

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«وكون موارد الحاجه اذا قول اللغوي أكثر من أن يحصي لإنسداد باب العلم بالتفاصيل المعاني غالباً بحيث يعلم بدخول الفرد المشكوك أو خروج وإن كان المعنا معلوماً في الجملة لا يوجب اعتبار قوله».

عرض کردیم که مرحوم آقای آخوند برای حجّیت قول لغوي پنج دلیل ذکر کردند و هر پنج دلیل را مورد مناقشه قرار دادند. برای دلیل پنجم از راه ادعای انسداد وارد شدند. ما یک انسداد کبیر داریم و یک انسداد صغیر. انسداد کبیر همان انسداد معروف است و مقدماتی دارد و نتیجه آن مقدمات حجّیت مطلق ظنّ است.

حجّیت ظنّ از هر طریقی بوجود بیاید، اما اگر مقدماتی چیدیم و از مقدمات استفاده کردیم حجّیت ظنّ از راه خاصی که بوجود بیاید، از آن به انسداد صغیر تعبیر می‌کنیم. بعضی برای حجّیت قول لغوي از راه انسداد صغیر وارد شدند به این بیان: می‌گویند که ما نسبت به غالب الفاظ علم به معانی تفصیلیه آنها نداریم. اگر ما مکلف بشویم به اینکه باید علم پیدا بکنیم به معانی تفصیلیه الفاظ، می‌گوییم چنین چیزی امکان ندارد. ما و باب علم نسبت به معانی تفصیلیه الفاظ، غالباً منسد است. خب حالائی که باب علم منسد شد، اینجا اگر بگوییم در همه موارد اصالة البراءة جاری بکنیم، این نمی‌شود.

چون همانطوری که در انسداد کبیر می‌گویند، اصالة البراءة اگر ما بخواهیم در هر حکم شرعی که شک داریم شارع مقدس واجب کرده یا نه، حرام کرده یا نه، بخواهیم اصالة البراءة را جاری کنیم، این دو تا محذور لازم دارد. یکی اینکه مستلزم خروج از دین است، دوم اینکه مستلزم مخالفت قطعیه است؛ لذا اصالة البراءة نمی‌شود جاری بشود. اصالة الإحتیاط اگر بخواهیم جاری کنیم، آن هم مستلزم عسر و حرج در دین است و از آن طرف ترجیح مرجوح بر راجح هم قبیح است؛ نتیجه این مقدمات این می‌شود که حالائی که باب علم به معانی تفصیلیه الفاظ منسد است راهی نیست غیر از عمل کردن به ظنّ، یعنی اگر ظنّ به یک معنایی پیدا کردی، ظنّ برای ما معتبر باشد و چون قول لغوي برای ما مفید ظنّ است، پس قول او برای ما حجّیت دارد. این دلیل را از آن به انسداد صغیر تعبیر می‌کنند.

مرحوم آقای آخوند می‌فرماید: که آیا شما با فرض انفتاح باب علم به احکام بحث می‌کنید یا بدون فرض انفتاح باب علم به احکام؟ یعنی روی فرض انسداد؟

مرحوم آخوند می‌فرماید: که اگر شما ادعا کنید باب علم و علمی در احکام شرعیّه مفتوح است و مسئله روی فرض انفتاح باب علم است، اشکال این است که این مقدماتی که شما برای انسداد صغیر بیان کردید این قابل قبول نیست.

مقدمه اول درست است که در مقدمه اول، ما می‌آییم ادعا می‌کنیم علم به معانی تفصیلیه لغات منسد است، اما اینکه آمدید گفتید

اگر بخواهید براءت جاری کنید اگر بخواهید احتیاط جاری کنید، این مستلزم محذور است، ما قبول نداریم، چون روی فرض انفتاح باب علم به احکام، این مقدمات تمامیت ندارد.

در نتیجه در این مورد به طریق اولی است. یعنی در این مورد در باب معانی لغات اصالة البراءة را اگر جاری کنیم هیچ محذوری لازم نمی آید. به عبارت ساده تر، مرحوم آخوند می فرماید: شما خیال می کنید که باب انسداد یک مقدمه دارد؟ خیر. باب انسداد چند مقدمه دارد. مقدمه اولش را ما می پذیریم که باب علم به معانی تفصیلیه الفاظ منسد است. اما مقدمه دوم و سوم، ما قبول نداریم.

اگر کسی بگوید که اصالة البراءة جاری می کنیم می گوئیم محذوری لازم نمی آید و اگر روی فرض انسداد باب علم به احکام بگوئیم. بگوئیم ما انسداد صغیر را روی فرض انسداد باب علم به احکام قائل می شویم. آخوند می فرماید: اگر باب علم به احکام منسد شد، یعنی دلیل انسداد کبیر تمام شد، دیگر نیازی به انسداد صغیر نیست، چون اگر دلیل انسداد کبیر تمام شد، نتیجه این می شود ظناً از هر راهی که محقق شود حجیت دارد چه از راه قول لغوی، چه از راه قول غیر لغوی.

بنابراین خلاصه جواب مرحوم آخوند این شد که شما که ادعای انسداد صغیر می کنید آیا با فرض انسداد کبیر، یا بدون انسداد کبیر. اگر بدون فرض انسداد کبیر یعنی با فرض انفتاح بخواهید حرف بزنید، ما بگوئیم مقدمه دوم و سوم درست نیست. یعنی جریان اصالة البراءة و جریان اصالة الإحتیاط مستلزم محذوری نیست و اگر روی فرض انسداد کبیر یعنی بگوئید مقدمات انسداد کبیر تمام است خب دیگر وقتی که صد آمد نود هم پیش ماست. وقتی که شما با انسداد کبیر اثبات کردید که ظناً از هر راهی که بوجود بیاید حجیت دارد، دیگر نیازی به انسداد صغیر نداریم.

تا اینجا مرحوم آخوند ادله حجیت قول لغوی را رد کردند، بعد یک اشکال و جوابی را هم در آخر مطلب می آورند.

اشکال

پس جناب آخوند قول لغوی برای ما فایده ای ندارد اصلاً؟ شما که آمید انکار کردید حجیت قول لغوی را، آیا می خواهید بگوئید قول لغوی هیچ اعتباری ندارد؟

جواب

مرحوم آخوند می فرمایند خیر، ما این ادعا را نداریم. انسان گاهی اوقات بر اثر مراجعه به متون لغت، قطع به معنا پیدا می کند این کتاب لغت را می آوریم آن کتاب لغت را می آوریم.

در اثر مراجعه به این کتب لغت گاهی اوقات قطع به معنا پیدا می کنیم و همچنین اگر قطع به معنا پیدا نکنیم، لاقلاً، قطع به ظهور پیدا می کنیم. یعنی می توانیم بفهمیم این لفظ در این معنا ظهور دارد، حالا آیا این معنا حقیقی است یا مجاز مشهور، او را کاری نداریم. همین مقدار ما می توانیم استفاده کنیم این لفظ در این معنا ظهور دارد و برای فقیه حقیقی بودن و اینها لازم نیست. فقیه وقتی می خواهد بر طبق یک روایتی فتوا بدهد فقط باید برایش روشن بشود که این لفظ در این معنا ظهور دارد. همین مقدار در فتوا دادن فقیه کفایت می کند.

این «وكون» شروع به بیان دلیل پنجم و جواب از دلیل پنجم است. «وكون موارد الحاجه إلی قول اللغوي اكثر من أن يحصي»، ایني که موارد احتیاج به قول لغوي، «أكثر من أن يحصي» است یعنی ما چقدر روایت داریم که برای فهمش باید مراجعه کنیم به قول لغوي، این مسلم است. چرا حالا باید به قول لغوي مراجعه کنیم؟ چون علم نداریم. «لإنسداد باب العلم بتفاصيل المعاني غالباً»، باب علم به معانی آن هم من أهل التفصيل غالباً مُنسد است.

می‌گوییم تفصیل معانی یعنی چه؟ «بحیثُ یعلم بدخول الفرد المشكوك أو خروجه»، علم به دخول یا خروج فرد مشکوک پیدا کنیم مثلاً ببینید ما نمی‌دانیم که صعيد با صاد آیا معنایش مطلق وجه الأرض است؟ یعنی هرچه که روی زمین است از خاک و غیر خاک به آن می‌گویند صعيد، سنگ هم به آن می‌گویند صعيد، یا اینکه نه، صعيد معنایش خاک است تراب خالص.

اینجا اجمالاً معنا را می‌دانیم معنای اجمالی این است که کلمه صعيد به آتش نمی‌گویند. صعيد را به هوا نمی‌گویند. صعيد معنایش اجمالاً مردد بین این دوتا است. اما اینکه ما اجمالاً می‌دانیم کفایت نمی‌کند. برای اینکه ما آن فرد مشکوک را الان در آیه آمده، «فتیمموا صعيداً طیباً»، آیا سنگ مصداق صعيد هست؟ این فرد الآن برای ما مشکوک است. آیا سنگ را داخل کنیم در معنای صعيد یا خارج کنیم در معنای صعيد؛ دانستن تفصیل معنا این خصوصیت را دارد که انسان علم به دخول فرد مشکوک یا خروجش پیدا می‌کند.

«وإن كان المعنا»، ولو اینکه معنا اجمالاً برای ما معلوم باشد. «لا یوجب إعتبار قول»، این لا یوجب خبر آن کون است. «وكون موارد الحاجه»، اینچنین، «لا یوجب اعتبار قوله»، موجب اعتبار قول لغوي نمی‌شود. یعنی شما از راه انسداد صغیر نمی‌توانید خصوص ظنی که از راه قول لغوي بدست می‌آید معتبر کنید. «مادام إنفتاح باب العلم بالأحكام كما لا یخفی»، اینجا عبارت یک خورده مشوش است. این مادام، دام، یعنی ثبت. یعنی در ظرفی که «ثبت إنفتاح باب العلم بالأحكام»، اگر به جای مادام انفتاح بود، «فی ظرف ثبوت انفتاح باب العلم»، عبارت خیلی روشن‌تر بود.

یعنی در فرضی که باب علم به احکام مفتوح است، آنجا بطلان این دلیل روشن است. برای اینکه می‌گوییم که دلیل انسداد فقط این نیست که ما بگوییم علم داریم اینکه باب علم به معانی لغات منسد است، دوتا مقدمه دیگر هم دارد. باید بگوییم جریان اصالة البراءة مستلزم محذور است در حالی که در اینجا مستلزم به محذور نیست. جریان اصالة الاحتیاط مستلزم محذور است. اینجا هیچ مستلزم عسر و حرج و اینها نیست، پس چون این دوتا مقدمه دیگرش جریان ندارد، لذا ما می‌گوییم این دلیل انسداد صغیر بدرد نمی‌خورد.

شما اگر گفتید که باب علم به احکام مفتوح است، وقتی باب علم مفتوح است یعنی اکثر احکام را یا علم دارید یا دلیل علمی دارید پس مشکلی ندارید حالا شما احتیاط که نمی‌خواهید بکنید یا اصالة البراءة از احکام نمی‌خواهید جاری بکنید. یعنی در اینجا که می‌گوییم مستلزم به محذور نیست، یعنی اصلاً انتفاع موضوعی دارد. شما وقتی می‌گویید باب علم به احکام مفتوح است، یعنی من راه دارم برای اینکه علم پیدا کنم به احکام شرعی یا دلیل علمی. پس دیگر جایی برای جریان اصالة البراءة یا اصالة الإحتیاط نیست.

انسداد در فرضی است که ما بخواهیم اینها را جاری کنیم، اما مانع وجود داشته باشد مانعش همان خروج از دین یا مخالفت قطعی نسبت به اصالة البراءة و عسر و حرج نسبت به اصالة الإحتیاط است. این دلیلی که مرحوم آخوند بیان کردند جواب از آن روشن می‌شود که مرحوم آخوند دلیل را به همین نحو که می‌خواهند بگویند که مستشکل بخواهد مقدمات انسداد را در باب الفاظ بیاورد، آخوند هم می‌خواهد جلوی این را بگیرد. اما دو بیان دیگر هم برای این دلیل وجود دارد. برای این دلیل انسداد صغیر در

مباحث خارج اصول دو بیان دیگر کردند که طبق آن دو تا بیان دیگر جواب مرحوم آخوند وارد نیست.

مرحوم آخوند می‌گوید: مستدل معتقد است ما مقدمات انسداد را در باب معانی الفاظ معانی تفصیلیه جاری می‌کنیم، جواب این است که نه، آن مقدمه دوم و سوم و اینها در اینجا جریان پیدا نمی‌کند. این در صورت افتتاح است.

«ومع الإنسداد»، در صورت انسداد، حالا اگر روی فرض انسداد شما بیایید، «کان قوله معتبراً» یعنی قول لغوی معتبر است، «إذا أفاد الظن»، اگر افاده ظن کند، «من باب حجية مطلق الظن»، از باب حجیت مطلق ظن. «وإن فرض»، خب این هم که همانی است که عرض کردیم اگر شما انسداد کبیر را بپذیرید، دیگر نیازی به انسداد صغیر نیست. روی انسداد صغیر نتیجه این می‌شود مطلق ظن حجت است. یکی‌اش هم این ظنی است که از راه قول لغوی بدست می‌آید، پس دیگر مجدداً برای حجیت ظن به قول لغوی نیازی به انسداد صغیر نداریم.

«وإن فرض»، و اگر چه که فرض شود، «إنتتاح باب العلم باللغة»، فرض شود افتتاح باب علم به لغات، «بتفصيلها»، به تفصیل آن لغات «فی ما أدي المورد»، یعنی در ما ادای مورد مشکوک، بگوییم در غیر این مورد مشکوک در غیر کلمه صغیر، ما نسبت به بقیه الفاظ نسبت به معانی تفصیلیه آنها علم داریم. آخوند می‌فرمایند: اگر کسی بیاید در باب معانی الفاظ ادعای افتتاح بکند بگوید باب علم به معانی باز است، اما از آن طرف ادعای انسداد کبیر داشته باشد، با ظنی که به قول لغوی پیدا می‌کند حجیت دارد.

این یک بیان است که در کلمات بعضی از بزرگان در شروح کفایه وجود دارد. در آن فرض اولش، که مرحوم آخوند فرمود: اگر باب علم به احکام شرعیه مفتوح باشد، دیگر این انسداد صغیر پیش نمی‌آید، آنجا یک بیان دومی هم در اینکه چرا پیش نمی‌آید؛ چرا اگر باب علم به احکام شرعیه مفتوح باشد، یعنی ما قائل به افتتاح باب علم و علمی بشویم، چرا این انسداد صغیری که اینها ادعا کردند این درست نیست؟ آن بیانی که ما عرض کردیم طبق بیانی است که مرحوم آقای حکیم در حقائق الأصول دارد، اما یک بیان دیگری هم در منته الدرایه دارد، حالا آن بیان را خودتان مراجعه بفرمایید ببینید که آن بیان درست است یا اینکه درست نیست.

آن بیان اول که مرحوم آقای حکیم می‌فرماید: که در فرض افتتاح باب علم به احکام آن مقدمات انسداد صغیر، یعنی مقدمه دوم و سوم که بگوییم اصالة البراءة و اصالة الإحتیاط که او اصلاً جریان ندارد. وقتی مقدمات تمام نشد، اصلاً دلیل انسداد ناتمام می‌شود.

ما یک ظن خاص داریم یک ظن مطلق داریم. یک مطلق ظن داریم یک ظنی که از راه خبر واحد مثلاً بدست بیاید. این فرقی در این است شما می‌گویید ظنی که از راه خبر واحد بدست بیاید این را ما به آن می‌گوییم ظن خاص. دلیلی که می‌آید این خبر واحد را حجت می‌کند آن دلیل می‌آید این ظن خاص را حجت می‌کند، در مقابلش دلیل انسداد است. دلیل انسداد می‌آید مطلق ظن را حجت قرار می‌دهد یعنی ظن از راهی که بدست می‌آید چه از راه خبر واحد چه از راه قول لغوی چه از غیر اینها.

دلیل انسداد مطلق ظن را حجت می‌کند بعد آنها به یک ادله دیگر خارج می‌شود. دقت بفرمایید دلیل انسداد در مورد ظن مشکوک است. ما ظنی را که شک داریم حجت است یا نه، دلیل انسداد می‌آید آن را حجت می‌کند، اما در ظن قیاسی دلیل قطعی بر عدم اعتبارش داریم. دلیل داریم که ظنی که از راه قیاس بیاید حجیت ندارد. ما علم به معانی الفاظ را برای چه می‌خواهیم؟ شما که می‌گویید دو مقوله است؛ برای اینکه احکام را بفهمیم.

آخوند می‌فرماید: وقتی باب علم و علمی نسبت به احکام شرعیه مفتوح است، دیگر اصلاً این مقدمات انسداد در اینجا در قول

لغوي جاري نمي‌شود. ديگر ما اصلاً توبت به اصالة البراءة نمي‌رسد، چون علم داريم نسبت به احكام شرعيه، شك ديگر نداريم تا اصالة البراءة و اصالة الاحتياط را جاري كنيم.

معاني الفاظ براي اينكه برسيم به احكام شرعيه، و الاً ما قول لغوي را نمي‌خواهيم همينطور حجت بكنيم تا بگويم با قطع نظر از اينكه زمينه براي احكام شرعيه باشد. ما نمي‌خواهيم آن را اينطور حجت بكنيم. مي‌خواهيم ببينيم آيا فقيه مي‌تواند به قول لغوي براي استنباط احكام شرعيه استدلال كند يا نه؟

آخوند مي‌فرمايد: اگر باب علم و علمي نسبت به احكام شرعيه مفتوح است، اصلاً ديگر انسداد صغير ديگر اثري ندارد. اصلاً ديگر جاري نمي‌شود تا ما بيايم نتيجه بگيريم.

«نعم»، حالا يك استدراكي مي‌كند. مي‌فرمايد استدراك اين است. اگر يك دليل خاص بيايد ظن حاصل از قول لغوي را حجت قرار بدهد. آنوقت مي‌فرمايد دليل انسداد صغير مي‌تواند حكمت تشريع اين حجيت باشد؛ مثلاً اگر يك روايتي گفت قول لغوي حجت است. فرض مي‌كنيم چنين روايتي نداريم. اگر روايتي گفت قول لغوي حجت است، ما از اين روايت استفاده مي‌كنيم كه دليل انسداد صغير، آخوند مي‌فرمايد: آنوقت حكمت براي تشريع حجيت است.

چرا حكمت است و علت نيست؟ فرق بين حكمت و علت اين است: اگر انسداد را ما علت بگيريم، علت دائر مدار محال بودن علم است. يعني مي‌گويم چون علم محال است، منسد است، پس ظن به قول لغوي معتبر است. بنا بر اين اگر در يك جا شما توانستيد علم به يك معنايي پيدا بكنيد، آنجا ظن به قول لغوي حجت نيست، در حالي كه آن دليلي كه قول لغوي را حجت قرار مي‌دهد، مي‌گويد ظن به قول لغوي حجت است، اعم از اينكه علم امكان داشته باشد يا اينكه امكان نداشته باشد، پس اگر دليلي اينچنين بيايد، اين بحث فرضي است، اگر دليلي چنين آمد كه قول لغوي حجت، چون اين دليل اطلاق دارد اين دليل مي‌گويد قول لغوي حجت است. چه براي شما امكان علم باشد چه امكان علم نباشد.

نتيجه‌اش اين مي‌شود كه دليل انسداد صغير نسبت به اين دليل حجت عنوان حكمت را دارد، يعني شارع روي اين جهت كه غالباً علم به معاني منسد است، آمده قول لغوي را حجت قرار داده است، اما اين حكمت است و الاً اگر در يك مورد علم هم امكان داشته باشد، با ظن به قول لغوي را روي اين فرض حجت قرار داده است.

«نعم، لو كان هناك دليل الإعتبار»، اگر دليلي بر اعتبار قول لغوي داشته باشيد، يعني دليل خاص. «لا يبعد أن يكون إندداد باب العلم بتفاصيل اللغة موجباً له علي نحو الحكمه»، بعيد نيست كه انسداد باب علم به تفصيل لغات موجب باشد «له»، يعني براي اين اعتبار، «علي نحو الحكمه لا العلة»، چرا مي‌گويد حكمت؟ براي اينكه با اطلاق آن دليل اعتبار منافات پيدا نكند. اگر انسداد بخواهد علت باشد فقط در چه صورت حجت است؟ عدم امكان علم. در صورتي كه اطلاق آن دليل مي‌گويد چه امكان علم باشد چه نباشد.

اشكال و جواب اين است كه «لا يقال»، جناب آخوند شما كه همه ادله حجيت قول لغوي را جواب داديد و اشكال كرديد، «علي هذا» بنابر اين بيان، «لا فائدة في الرجوع إلي اللغة»، آخوند جواب مي‌دهد: «فإنه يقال، مع هذا»، با وجود اينكه اين ادله مخدوش است، «لا تكاد تخف الفائدة في المراجعة إليها»، فائده در مراجعه به لغات و لغت مخفي نيست. چون دو فائده دارد:

1- «فإنه ربما يوجب القطع بالمعنى»، شما گاهي اوقات با مراجعه به چند لغت، نسبت به معنای لفظ قطع پيدا مي‌كنيد.

اول بحث هم ما به شما گفتيم اگر قطع پيدا كرديد به ظهور اين لفظ در يك معنا، بايد به قطع خود عمل كنيد.

2. «و رُبما يوجب القطع بأنَّ اللَّفْظَ في المورد ظاهرٌ في معنا»؛ گاهی قطع به معنا پیدا نمی‌کنید قطع به ظهور پیدا می‌کنید. می‌دانید یقین پیدا بکنید وقتی لفظ صعیب را گفتند ظهور دارد در تراب خالص، اما اینی که تراب خالص ظهور در معنای حقیقی یا مجازی، این را تشخیص نمی‌دهید. قطع پیدا می‌کنید «بأنَّ اللَّفْظَ في المورد»، ظاهر در معنایی است بعد از ظفر به آن معنا و به غیر آن معنا در لغت. یعنی بعد از اینکه در لغت چند تا معنا را دیدید، بعد می‌فهمید که این لفظ در این معنا ظهور دارد.

«وإن لم يقطع بأنه حقيقةً فيه أو مجاز»، ولو به اینکه قطع پیدا نکنید به اینکه لفظ، حقیقت در آن معناسست یا مجاز. «کما اتفق كثيراً»، گاهی اوقات یک معنا، معنای مجازی مشهور است، و لفظ نسبت به آن معنای مجازی مشهور ظهور دارد. ظهور اختصاص به معنای حقیقی ندارد گاهی لفظ در معنای مجازی ظهور پیدا می‌کند. بعد مرحوم آخوند می‌فرماید که آیا این مقدار هم برای فقیه فایده‌ای دارد؟ می‌فرماید: «وهو يكفي في الفتوا»، در این هو، یعنی ظهور، که قطع به ظهور. قطع به ظهور در فتوا کفایت می‌کند. همین مقدار که فقیه قطع پیدا کرد که این لفظ ظهور در این معنا دارد می‌تواند بر طبقش فتوا بدهد.

به هر حال لفظ در معنای حقیقی ظهور دارد، در معنای مجازی هم می‌تواند ظهور داشته باشد. می‌خواهیم این را بگوییم ظهور اختصاص به معنای حقیقی ندارد. یک مسئله خیلی روشنی است در اصول فقه هم مرحوم مظفر مکرر این مسئله را بیان کرد.

حجیت اجماع منقول

فصل دیگر را که بیان می‌کنند تحت این عنوان است که آیا اجماع منقول به خبر واحد یعنی اگر یک فقیه آمد برای ما یک اجماعی را نقل کرد، آیا همانطوری که مطلق خبر واحد حجیت دارد و بعداً می‌آییم بیان می‌کنیم، اجماع منقول به خبر واحد هم حجیت دارد یا حجیت ندارد؟ مرحوم آخوند می‌فرمایند: قبل از اینکه وارد این بحث بشویم چندتا مطلب را باید بیان کنیم. اولین مطلب ملاک حجیت اجماع و انواع اجماع است.

ملاک حجیت اجماع

یکی از فرق‌های اساسی بین عامه و خاصه در همین مسئله است، خاصه اجماع را حجت می‌داند چون از راه اجماع ما قول معصوم علیه السلام را بدست می‌آوریم؛ اما به خلاف عامه، که آنها برای اجماع، اصالة قائلند. ما برای اجماع اصالت قائل نیستیم.

می‌فرماید: اجماع چهار نوع داریم: 1- اجماع دخولی، 2- اجماع لطفی 3- اجماع حدسی، 4- اجماع تشرّفی.

اجماع دخولی

اجماع دخولی یعنی آنجائی که کسی ادعای اجماع می‌کند و علم اجمالی به دخول معصوم علیه السلام در بین مجمعیان دارد. علم اجمالی دارد که یکی از این افرادی که در میان مجمعیان وجود دارند معصوم علیه السلام است.

شرط اجماع دخولی این است که چند نفر مجهول النسب باید در بین این مجمعیان وجود داشته باشند. حتی وجود یک نفر مجهول النسب کافی نیست. چون اگر یک نفر مجهول النسب باشد همان متعیّن می‌شود که امام است و این دارد قول امام را

نقل می‌کند مثل آن روایتی که زرارہ مثلاً از امام نقل می‌کند آن دیگر از اجماع خارج می‌شود. اگر زرارہ بگوید قال الصادق علیه السلام کذا، چطور از اجماع خارج است؟

آنجائی که مجمعی یک نفرشان مجهول النسب باشد آن هم مثل همان صورت است از اجماع خارج است. بنابراین در اجماع دخولی باید چند نفر مجهول النسب باشد و ناقل اجماع، علم اجمالی به وجود امام معصوم علیه‌السلام در ضمن مجمعی داشته باشد و معمولاً آنهایی که می‌گویند «اتَّفقت الأمّة» یا «إتَّفَق المسلمون علی کذا»، این الفاظ ظهور در همین اجماع دخولی دارد.

اجماع لطفی

قسم دوم اجماع لطفی است که شیخ طوسی پایه‌گذاری کرده است. در اجماع لطفی از راه قاعده لطف ما قول معصوم علیه السلام را بدست می‌آوریم، قاعده لطف این است که می‌گوییم از باب اینکه بر امام علیه السلام لطف به امت واجب است. اگر در یک زمانی همه علما یک نظری دادند و این نظر بر خلاف واقع باشد، از باب اینکه بر امام علیه السلام رعایت مصلحت مردم و مردم را سوق دادن به آنچه که مصلحت آنهاست، لازم است امام باید به یک نحوی نظر مخالف را به این مجمعی القاء بکند و لو به ذهن یک کسی یک نظر مخالفی را قرار بدهد، اما اگر دیدیم در ذهن هیچ‌کسی نیست همه فقها در یک زمان، در یک اصل اتفاق نظر کردند از باب قاعده لطف ما می‌فهمیم قول امام علیه‌السلام هم مطابق همین است.

اجماع حدسی

سوم، اجماع حدسی است. در اجماع لطفی تقریباً ملازمه عادیّه بین قول مجمعی و قول امام علیه‌السلام است، یا ملازمه عقلیه، چون قاعده لطف یک قاعده عقلی است، اما در حدس، می‌گوییم که اگر جماعتی از فقها که اینها با مذاق شریعت اطلاع دارند بر مذاق شریعت، اینها آمدند یک نظری را دادند، انسان حدس می‌زند که رئیس اینها هم همین نظریه را دارد.

شما ببینید اگر در یک قومی، شما بروید در یک شهری، ببینید همه این شهر یک حرفی می‌زنند. خب شما حدس می‌زنید که رئیس اینها هم همین حرف را دارد، معمولاً اگر رئیسین همه یک نظری را داشته باشند، انسان حدس به قول رئیس و امام آن قوم می‌زند. حالا این حدس، «گاهی بنحو عادی» است یعنی عادتاً انسان این حدس را می‌زند، گاهی بنحو صدقه و اتفاقی است که لذا اجماع حدسی، خودش دو جور است. یا اجماع عادی یا اجماع اتفاقی.

اجماع تشریفی

قسم دیگر اجماع تشریفی است. ما داریم بعضی از فقها در اثر اینکه قسمتشان می‌شد و تشریف پیدا می‌کردند خدمت حضرت و نظری را از حضرت جویا می‌شدند بعد آن حکم شرعی را به صورت اجماع بیان می‌کردند، از باب تقیه و اینها. این اجماع را به آن می‌گوییم اجماع تشریفی، اما روشن است که اجماع نیست این را لفظاً به آن اجماع می‌گویند.

«الإجماع المنقول بخبر الواحد حجة عند كثير من من قال بإعتبار الخبر الخصوص»، این اجماع در نزد کثیری که قائل به حجیت خبر واحد بالخصوص هستند حجت است، «من جهة أنه»، یعنی اجماع منقول، «من أفراد» از افراد خبر واحد است. «من دون أن يكون عليه»، بدون اینکه بر این اجماع منقول دلیل خاصی باشد، با همین دلیل خاصی که خبر واحد حجت شده این هم حجت شده. «فلابد اعتباره» چاره‌ای نیست در اعتبار اجماع منقول، «من شمول أدلة اعتباره له»، که بگوییم ادله اعتبار خبر واحد شامل می‌شود «له» یعنی اجماع منقول را، حالا یا به شمول آن ادله یا اطلاق آن ادله «و تحقیق القول» در اجماع منقول «يستدعي» رسم اموری را.

«الأول، إن وجه الإعتبار الإجماع»، ملاک وجه اعتبار ملاک حجیت، «هو القطع برأي الإمام عليه السلام، ومستند القطع به»، مستند قطع به رأی امام، «لحاکی»، برای حاکی اجماع، بنابر آنچه که از کلمات علماء روشن می‌شود، چهارتا است. 1- «هو علمه بدخوله»، علمه یعنی علم حاکی «بدخوله عليه السلام في المجمعين شخصاً»، شخص امام در ضمن مجمعی است «و لم يعرف عيناً»، اما عیناً مشخص نیست، یعنی حاکی علم اجمالی دارد. حالا از چه راهی علم اجمالی پیدا کرده آن یک مطلب دیگری است.

حاکی علم اجمالی پیدا کرده که امام علیه السلام داخل در مجمعی است. این یک. دو، که اسمش را می‌گذاریم اجماع دخولی. 2- «أو قطعه بإستلزام ما يحكي»، یا قطع حاکی با استلزام آنچه که حکایت می‌کند او را، یعنی آنچه که حکایت می‌کند مستلزم «لرأيه»، لرأی الإمام عليه السلام از عقلاً. ملازمه عقلیه است از باب لطف که توضیح دادیم. «أو عادتاً أو اتفاقاً بالجهة حدس رأيه»، این می‌شود اجماع حدسی. حدس بزند رأی امام یا عادتاً حدس می‌زند یا تصادفاً حدس می‌زند.

«عادتاً» مثل همان مثالی که عرض کردم وقتی تمام اهل یک شهر یک نظری را دادند، آدم می‌تواند عادتاً بگوید رئیسشان هم همین نظریه را دارد. اما اتفاقاً گاهی اوقات برای یک ناقل اجماع وقتی می‌بیند هفت هشت تا از بزرگان درجه یک فقهای امامیه همه یک نظریه را دارند، این از قول اینها حدس به قول امام می‌زند اتفاقاً و تصادفاً. «وإن لم تكن ملازماً»، ولو اینکه ملازمه‌ای نیست. «بینهما»، بینهما یعنی بین آنچه که حکایت می‌کند و بین قول امام عقلاً و لا عادتاً بعد می‌فرماید «كما هو طريقة المتأخرين في دعوي الإجماع»، طریقه متأخرین در دعوی اجماع همین است.

شیخ هم در رسائل داشت که متأخرین قائل به حدس هستند. مبنای (یک وقت اگر سؤال کردند مبنای متأخرین در باب اجماع چیست؟ متأخرین حدسی هستند. «حيث إنه مع عدم الإعتقاد بملازمة العقلية»، اینها اعتقاد به ملازمه عقلیه ندارند. «و لا الملازمة العادية»، اعتقاد به ملازمه عادیه هم ندارند غالباً. «وعلم بدخول جنابه»، (جناب امام علیه السلام) در مجمعی هم ندارند. «وعدم العلم بدخول الإمام»، با وجود اینکه ملازمه را انکار می‌کنند. علم به دخول امام هم ندارند می‌آیند حکایت اجماع می‌کنند پس معلوم می‌شود که اینها نسبت به قول امام حدس دارند.

«كما أنه يظهر»، پس مرحوم آخوند می‌فرماید ما طریقه متأخرین را از این راه می‌فهمیم. بعد می‌فرماید از کجا بفهمیم که اجماع دخولی است. می‌فرماید «يظهر ممن اعتذر عن وجود المخالف بأنه معلوم النسب»، اگر یک کسی بیاید ادعای اجماع بکند بعد به او بگوییم فلانی، با این اجماع، زید مخالف است. بگوییم مخالفت زید ضرری به من نمی‌رسد چون زید معلوم النسب است این معلوم می‌شود که این قائل به اجماع دخولی است. «يظهر ممن اعتذر عن وجود المخالف»، به چه عذر می‌آورد بآن، یعنی بأن این مخالف معلوم النسب.

«يظهر أنه استند في دعوي الإجماع إلي العلم بدخوله»، و علم به دخول امام دارد. «و ممن اعترض بإنقراض عصره»، روی

قاعده لطف، اگر علمایی یک زمان اجماع کردند پس اگر عالمی اهل یک زمان دیگر بوده است و در این زمان که علما اتفاق دارند عصر او منقرض شده است، مخالفت او ضرری به قاعده لطف نمی‌رساند. آن کسی که اعتراض بیاورد «بانقراض عصره»، استنناد به قاعده لطف کرده، می‌فرماید: اینها علائمی هست «هذا مضافاً إلی تصریحات فقها بذلک»، خودشان تصریح می‌کنند به اینکه این اجماع دخولي است یا غیر دخولي، از الفاظ اجماع هم استفاده می‌شود «علي ما يشهد به»، مشاهده کلمات اینها «وربما يتفق لبعض الأوحدي وجه الآخر»، این هم اجماع تشرّفي است.

وجه چهارم اجماع است «مِن تشرّفه برؤيته عليه السلام»، خدمت امام می‌رسید «و أخذہ الفتوا من جنابه»، فتوا را از امام می‌گرفت «و إنّما لم ينقل عدل»، نمی‌آمد بگوید امام فرموده، می‌گفت اجماع داریم «بل يحكى اجماع لبعض دواء الإخفاء»، دواء الإخفاء یکی‌اش تقيّه است. این از باب تقيّاً یا از باب اینکه او را تکذيب نکنند، چون به حسب روایات داریم هر کسی ادعای رؤیت کرد، تکذيبش کنید این برای اینکه گرفتار تکذيب نشود، از آن طرف می‌خواهد حکم واقعی را هم بیان بکند می‌گوید اجماعي است این مسئله.

وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين